



سورة التين

مکی و دارای ۸ آیه است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ	به نام خدای بخشنده مهربان.
وَالْتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ﴿١﴾	{۱} سوگند به انجیر و زیتون.
وَطُورِ سِينِينَ ﴿٢﴾	{۲} و سوگند به طور سینا.
وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ﴿٣﴾	{۳} و سوگند به این شهر بی ترس و هراس.
لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ﴿٤﴾	{۴} همانا انسان را در نیکوترین نهاد آفریدیم.
ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ﴿٥﴾	{۵} و سپس او را به پست ترین مراتب پست بازگردانیدیم.
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٦﴾	{۶} مگر آنان که ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند. پس برای ایشان است پاداشی بی پایان (یا بی منت).
فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ ﴿٧﴾	{۷} پس از این چه چیز تو را به تکذیب دین واداشته؟
أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ ﴿٨﴾	{۸} مگر خداوند فرمانروا ترین فرمانروایان نیست؟

شرح لغات:

طور: کوه، کوه وحی موسی، کوه مشجر، جلوخان.

سینین: کوه سینا، سرزمین سینا.

تقویم، مصدر قَوَّمَ (به تشدید واو): چیزی را تعدیل کرد و آراست، از کجی راست نمود، اندک اندک به پا داشت، ارزش کالا را معین نمود.



اسفل، به معنای وصفی مانند اعمی و اعرج: پست، پایین، و به معنای تفضیلی: پست‌تر و پایین‌تر.

سافلین، در مقابل علین: مراتب پست، عوالم فرودین، اشخاص فرومایه، زمین‌گیر، بی‌خرد.

«وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ»: دو سوگند به دوگونه میوه با برکت است که بیشتر در سرزمین‌های قدس و پیرامون آن که محل‌های نزول وحی و رستاخیز پیمبران بوده رویده می‌شود.

انجیر لقمه‌ای دارای مواد و ترکیبات غذایی و دوایی سبک و خوش‌خوراک است که تازه و خشک و گوشت و هسته و پوستش برای همه و هر سنی مأکول و گوارا می‌باشد و انواع درختش در فصول سال و پیش از رویش برگ و شکوفه بهره می‌دهد. و چون مانند دیگر درخت‌های میوه نیست که پیش از باروری برگ و شکوفه دهد و جلب‌نظر کند و وعده بسیار دهد و تخلف از مقدار نماید، آن را درخت صادق و با وفا خوانند، و چون شجره نبوت، بدون ظهور آثار و مقدمات مشهود به ثمر می‌رسد و بهره‌اش نمایان می‌گردد. زیتون میوه‌ای است که از مواد غذایی و دوایی و روشنایی ترکیب یافته و درخت آن پر توان و عمرش دراز و تنه‌اش نقره‌فام و برگ‌هایش همیشه سبز است و بیشتر در دامنه‌های سرزمین قدس و سینا می‌روید.

بعضی از مفسرین این دو سوگند «وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ» را ناظر به کوه‌ها و یا سرزمین‌های فلسطین و شامات دانسته‌اند که سرزمین‌های رویش این دوگونه درخت و محل‌های عبادت و وحی پیمبران بوده است. بنابراین معنا، مجاز در کلمه و به علاقه حال و محل است و چون نه قرینه‌ای در کلام است و نه شهرتی میان خاص و عام، صرف لفظ از معنای حقیقی روا نباشد، و فقط شهرت کوهی در



سرزمین فلسطین به نام «جبل الزيتون» یا دو سوگند «وَطُورِ سِینَیْنَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِینِ» که نام دو محل است، نمی تواند قرینه ای برای مجاز در کلمه باشد. الف و لام هم ظاهر در نوع است.

گویا عنایت خاصی از جانب پروردگار به این سرزمین ها بوده تا مهد پرورش رسولان و وحی گیران باشد: کوه های بلند و پست و به هم پیچیده، دامنه های سبز، هوای لطیف و روح بخش، آسمان صاف، دو گونه میوه فراوان انجیر و زیتون که غذای طبیعی و پاک و سالم و صفا بخش است. همه این ها زمینه و محیط مساعد و نیروبخشی برای صفای نفس و تعالی روح بوده. در چنین محیط مساعد و دور از آلودگی اجتماع با همه لوازم و آثارش بود که مردان بلنداندیش پرورش می یافتند و امواج وحی را می گرفتند و زمین را به آسمان می پیوستند. «انزهها الله عن الارجاس»^۱

«وَطُورِ سِینَیْنَ»: طور، گرچه در لغت به معنای کوه (یا چنان که ماوردی گفته) کوه دارای درخت و میوه است، ولی در اصطلاح به همان کوهی اطلاق می شود که محل مناجات و نزول وحی و شریعت موسی بوده است.

هاکس در لغت سینا گوید: «کوهی است که در شبه جزیره طور سینا واقع و...» از این تعریف اگر درست و دقیق باشد معلوم می شود که طور سینا نام سراسر شبه جزیره است ولی در یک صفحه بعد گوید: «اما طور سینا که کوه سینا نیز یکی از قله های آن است در وسط شبه جزیره ای است که در میان خلیج سویس [سوئز] و عقبه واقع است» با آنکه در تورات نامی از طور دیده نمی شود، معلوم نیست که مؤلف کتاب قاموس مقدس این لفظ را از کجا گرفته است؟

در تورات از آن کوه گاه به «سیناء» و گاه به «حوریب» تعبیر شده است. بعضی از مفسرین عهدین نیز حوریب و سینا را نام یک محل دانسته اند و بعضی دیگر

۱. خداوند آن سرزمین را از پلیدی ها (: صهیونیست ها) پاکیزه دارد.



گویند: حوریب کوهستان و سینا یکی از قله‌های آن است. و نیز گویند حوریب قله‌ای است در کمر کوه موسی که عرب‌ها آن را رأس الصفصافه گویند (رجوع شود به قاموس کتاب مقدس - سینا) شاید لفظ طور تغییر یافته و تعریب و کوتاه شده همان حوریب باشد^۱ چه کلمه طور نام مطلق کوه یا سرزمین بوده و پس از آن نام کوه مخصوص شده باشد یا به عکس این، در هر موردی از قرآن آمده ناظر به همان کوه مخصوص است. چنان‌که در محاورات نیز کوه طور «جبل الطور» با اضافه، گفته می‌شود.

بعضی از مفسرین قرآن، «سینین» را تعبیر دیگری از سینا دانسته‌اند و بعضی گویند: سینین در لغت سریانی یا نبطی به معنای مشجر و با برکت و نیکو است. احتمال دیگر این است که سینین جمع یا شبه جمع سین باشد «مانند علیین» چنان‌که از تورات استفاده می‌شود سین، دشت و دامنه‌های سیناست: در سفر اعداد «باب ۳۳: ۱۱ و ۱۲» یکی از منازل بنی اسرائیل را بیابان سین شمرده است. به هر صورت چون اصل این است که مضاف و مضاف‌الیه در معنا مختلف باشند، باید طور و سینین «وَطُورِ سَيْنِينَ» نام دو محل باشد، بنابراین اگر طور نام کوه باشد، سینین نام دشت یا دشت‌های پیرامون آن است. و اگر نام قله باشد شاید که سینین نام دشت‌های آن یا نام کوه سینا باشد.^۲

«وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ»: هذا اشاره به البلد و مشعر به گزیدگی و اختیار آن است.

۱. در کتاب فرهنگ فارسی دکتر معین دو طور (tur) ذکر شده: «۱- طور سینا که محل مناجات و وحی موسی بوده. ۲- کوهی که مشرف بر طبریّه اردن است که بالای آن کلیسای بزرگ و مستحکمی بوده» - چنان‌که گفته شد لفظ طور در کتاب عهدین ذکر نشده و پیش از نامبری یا نامگذاری قرآن، به این نام کوهی شهرت نداشته و گویا این لفظ از قرآن اتخاذ شده است. و اکنون نیز در آن نواحی کوهی به این نام معروف نیست. (مؤلف).
۲. کوه سینا در ناحیه جنوبی شبه جزیره سینا واقع شده و ناحیه شمالی آن دشت هموار است. شبه جزیره سینا به شکل مثلثی می‌باشد که قاعده آن در سمت دریای مدیترانه و شمال شرقی مصر است. (مؤلف).

«الامین» به معنای فاعل «الآمن» یا مفعول «المأمون» است و چون دیگر صفات مشابه لزوم وصف را می‌رساند: سوگند به این شهر که پیوسته امنیت‌بخش یا امنیت داده شده است.

منشأ امنیت آن شهر، کعبه و مناسک آن است که هسته مرکزی و اولی بنا و اجتماع آن بوده و کعبه با آداب و احکامش صورت تمثل و تبلور یافته توحید ابراهیم و الهام‌بخش آن می‌باشد. سپس دعوت‌ها و شریعت‌های پیمبران دیگر همان توحید ابراهیم را شرح و بیان نموده است تا از این طریق مردم حق جو به یکتایی ذات و صفات و اراده خداوند، ایمان آرند و دعوت ابراهیم را لبیک گویند و فقط محکوم حکم و مجری اراده و احکام او که همان عدل و رحمت و خیر است گردند. همین توحید فکری و عملی مبدء تشريع و تنظيم و تشخیص حقوق و حدود همه جانبه و عادلانه و یکسان و موجب امنیت فردی و اجتماعی است.

بر مبنای همین توحید فطری، پیوسته این خانه و این شهر الهام‌بخش حقوق متساوی انسان‌ها بوده و در قرون تاریک جاهلیت و در میان قبایل ستم‌پیشه و خود سر و اقوام و طبقات متجاوز هیچ‌گاه امنیت و همزیستی در آن سلب نشده است. اسلام حقوق و حدود این شهر و خانه و آداب آن را مبین و مشخص نمود و شعاع تعالیم و دعوت آن را به هر سو بسط داد تا آنجا که هر کس در هر نقطه زمین و به هر رنگ و ملیتی که باشد همین‌که از هر قبله‌ای روی گرداند و به این خانه روی آورد و حقوق و تعالیم آن را پذیرفت، در همه حقوق الهی که همان حقوق فطری و طبیعی انسان است یکسان می‌باشد و هیچ امتیازی جز امتیاز معنوی تقوا در میان گروندگان به این خانه نیست.

تاریخ این خانه الهام‌بخش حق و امنیت، آشکارا نشان داده است که قدرت ایمان و تعالیم پیمبران به آسانی می‌تواند امنیت و حقوق عمومی را تأمین و پایدار نماید.



چنان‌که در قرون تاریک و طولانی جاهلیت پیش از اسلام و قرون نورانی و معرفت پس از اسلام این خانه و پیرامون و حوالی شعاع آن همیشه محل امنیت و تفاهم و پیوستگی بوده است.

در مقابل و آن سوی شعاع این خانه، دنیای توحش گذشته و تمدن کنونی است که در هر ناحیه آن ستمگری و حق‌کشی و تجاوز و ددمنشی مشهود بوده و هست و بشر متری با همه نقشه‌ها و تجربه‌های تلخ و طرح‌های صلح و امنیت نشان داده و می‌دهد که از حفظ امنیت عمومی و پایدار و تأمین حقوق افراد و ملل ناتوان است. و صلح‌ها و امنیت‌های محدود موضعی در جهت تأمین منافع و دستبرد متجاوزین و ستمگران یا معلول تعادل و موازنه قوامی باشد.

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ»: این آیه مورد استشهاد و جواب چهار قسم است.

خلق ایجاد و ابداع صورت نخستین است خواه در ذهن صورت گیرد یا در ماده تکوین شود. مخلوق ذهنی وابسته به اراده فاعل و منشأ وجود خارج از ذهن است که وابسته به ماده و زمان و مکان و لوازم آن‌ها می‌باشد. ضمیر ستکلم «نا» اراده پروردگار را با همه علل و اسباب می‌نمایاند. الف و لام «الانسان» اشاره به صورت نوعی انسان است. «فی»، دلالت به ظرف تکوین و تقویم آن صورت نوعی دارد. «احسن» صفت تفضیلی و مفضل علیه مقدر آن، دیگر آفریدگان است. از اصل لغوی تقویم که از قیام است و وزن تفعیل معنایی بیش از تسویه و تعدیل یا تقدیر برمی‌آید. تقویم به معنای مصدري و فاعلی به صورت شایسته گرداندن و به پاداشتن و مقومات وجود را ترکیب و تحکیم نمودن و به معنای حاصل مصدر، دریافت ترکیب و مقومات است، این معانی بیش از تسویه و تعدیل: «الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ» ترکیب از قوا و استعدادهایی را می‌رساند که می‌توانند موجود تسویه

و تعدیل شده را از جای و وضعی که دارد برانگیزند و به پایش دارند و به صورت‌های برترش درآورند. گرچه همه مرکبات دارای بهترین ترکیب و تسویه و تعدیل می‌باشند ولی همه آن‌ها استعدادهای تقویمی ندارند تا خود را در مسیر تکامل درآورند و گرچه گیاه‌ها و حیوانات دارای قوا و استعدادهای مقوم و محدود هستند ولی این انسان است که در میان بهترین و برترین مقومات فطری و غریزی و ارادی آفریده شده و هرچه بیشتر قابلیت تکامل دارد و می‌تواند خود را از مقومات حیوانی برهاند و آزاد شود. و چون برتری و قابلیت کمال هر موجودی وابسته به همین قوا و استعدادهای مقوم است هرچه سرشت و ترکیب این مقومات نیکوتر باشد، قدرت تحرک و تکامل بیشتر است و انسان در حد نیکوترین و برترین مقومات آفریده شده: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ». این سوگندها «وَالَّتَيْنِ وَ الزَّيْتُونِ وَ...» شواهد و نمونه‌هایی از مقومات جسمی و روحی انسان است. انجیر و زیتون دوگونه میوه مرکب از مواد عنصری و دو نوع غذای طبیعی و به اندازه و سالمند که در کارخانه اعضای درخت ساخته و پرداخته می‌شوند و در دسترس انسان قرار می‌گیرند و به کامش می‌رسند و منشأ پرورش و قوام بدنش می‌گردند و هر دو مکمل یکدیگرند و هر دو شاهد محسوس از تعدیل کامل و تقویم احسن و ساختمان بدنی انسان می‌باشند.

کوه سینا و سرزمین پیوسته به آن که محل اولین تابش وحی کامل و نزول شریعت است، شاهد بهترین تقویم قوای فکری و اخلاقی انسان است. شریعت الهی که نخست از آنجا طلوع کرد، راه تعالی و به فعلیت رسیدن نیروهای معنوی انسان و نمونه‌های گزیده‌ای از آن را نمایاند. بلد امین هم نمونه‌ای از شهر و اجتماعی را نشان داده که منادیان خدا و مردان گزیده پایه‌گذاری کرده‌اند و شریعت کامل الهی از آن طلوع نمود و در آن تحقق یافت. این سوگندهای چهارگانه ضمناً و



صریحاً، به آفاق طلوع و گسترش و انعکاس وحی در مرزهای میان شرق و غرب است تا شاید انسان غافل و رها شده و ساقط گشته را به قوای فعال و مقومات عالی خود متوجه و هشیار کند و طریق تکامل و تعالی را به او بنمایاند. همان انسانی که قوای بدنی و روحیش به صورت احسن تقویم سرشته گشته و با این سرشت می تواند خود را به برترین مقام برساند: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ».

چون الف و لام الانسان اشاره به نوع و راجع به سرشت اصلی یا منصرف به فرد کامل می باشد، از افرادی که دچار انحراف ها و نقص ها هستند منصرف است. زیرا نقص در مقومات اصلی، عوارضی است که از عوامل تکوین یا انحراف های ارادی ناشی شده است.

«ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ»: عطف به ثم، فاصله و تأخیر «رددناه» را از «خلقنا الانسان...» می رساند. ردّ، برگرداندن از وضع و حالتی است که پیش از رد متناسب و شایسته مردود بوده، چنان که ارجاع، برگرداندن به سوی وضع و حالتی است که شایسته مرجوع است. اضافه «اسفل» شاید که اضافه به متعلق و مفضلّ علیه مقدّر، یا اضافه به مفضلّ علیه باشد. سپس او را از مقام اصلی و شایسته اش به جایگاه پست تری برگرداندیم که از آن سافلین است یا او را به پایین تر از پایین ها برگرداندیم. بنابر معنای اول، اسفل سافلین در مقابل «اعلی علین» و مقام اصلی و مقدّر انسان است و بنابر معنای دوم می شود «اسفل سافلین» در مقابل «احسن تقویم» یا «اعلی علین» باشد. به هر صورت جمع مذکر سافلین مانند علین ناظر به مراتب پست است چنان که علین وصف مراتب و مقامات بلند است. سافلین وصف مراتب پستی است که قوا و مقومات انسانی تا حد غرایز پست ترین حیوانات تنزل یافته است.



صفت لازم سافلین با دوران پیری، چنان‌که بعضی گفته‌اند، تطبیق نمی‌نماید، زیرا پیری صفت عارضی و بعد از مراحل رشد است و نیز این تطبیق و مانند آن با سیاق آیات و استثنای «الا الذین آمنوا»، تناسب ندارد و انسان در مرحله پیری به «اسفل سافلین» بر نمی‌گردد، در این مرحله گرچه قوای جسمی ناتوان و سست می‌شود: وَ ﴿مَنْ نُّعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ﴾ (یس ۶۸/۳۶) ولی قوای عقلی و اخلاقی نیرومندتر می‌گردد. ظاهر آیه همین است که انسان در عالی‌ترین و بهترین صورت تقویم و تقدیر شده آنگاه به سوی پست‌ترین موجودات فرود آورده شده است. پست‌ترین مراتب صورت حیاتی همان صورت‌های بسیط و اولی حیات گیاهی و حیوانی است. این تنزل به مقتضای اراده حکیمانه پروردگار بوده تا با همان مقومات مکمون از حدود عوالم حیات بگذرد و به سرحد فطرت و بیداری کامل قوا و غرایز حیوانی رسد و گرفتار جواذب مختلف شود و در میان این جواذب اراده و عقل فطریش بیدار و فعال گردد و طریق استقلال و اختیار به رویش باز شود. اگر در این مرحله مقومات انسانیش تقویت شود، می‌تواند خود را از جواذب پست برهاند و بر آن‌ها حاکم گردد و اگر در معرض دریافت امدادها واقع نشد و یک یا چند از جواذب قوای بهیمی بر عقل و اراده فطریش چیره گردید، خوی و غرایز آن را می‌پذیرد و به همان صورت درمی‌آید و همان می‌شود زیرا واقعیت هر موجودی وابسته به صورت معنوی آن است نه شکل و هیأت ظاهری آن و چون غرایز هر حیوانی محدود است و انسان محکوم غرایز، دارای اختیار نامحدود در شهوات و بی‌بند در اعمال و منشأ هرگونه فساد و تجاوز می‌شود، از هر حیوانی پست‌تر و از هر سافلی سافل‌تر می‌گردد.

بنابراین توجیه، انسان پس از نقش نخستین و احسن التقویم دو بار به اسفل



سافلین برمی گردد. بار اول که تکوینی و خارج از اراده است به صورت پست ترین پدیده حیاتی درمی آید. بار دوم پس از تکوین و بروز عقل و اراده است، تا با روشی که پیش می گیرد و اعمالی که انجام می دهد و عاداتی که کسب می نماید، به صورت یک یا چند جانور درمی آید و یا در همان قالب می ماند یا پس از کوشش خود را می رهند. تنزل بار اول تعمیم دارد و بار دوم راجع به اکثریت غالب می باشد. به هر تقدیر شاید این دو آیه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» متضمن بیان سه مرحله از وجود نوع انسان باشد، نخست پیش از ظهور در ظرف احسن التقویم، زیرا «الانسان» که موضوع خبر خلقنا و مطروف احسن التقویم است، باید مانند هر موضوعی پیش از حکم و خبر و یا ظرف، وجود ذهنی یا خارجی داشته باشد و چون انسان پیش از وجود در احسن التقویم نه وجود تکوینی داشته و نه در ذهنی از اذهان بشری بوده، باید پیش از آن وجود دیگری داشته باشد که همان وجود در مشیت یا تقدیر و عندالله است: ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ (حجر ۱۵ / ۲۱): «چیزی نیست مگر آنکه گنجینه های آن نزد ما وجود دارد و آن را جز به اندازه معلوم فرود نمی آوریم».

از این آیه و دیگر اشارات قرآن معلوم می شود که مخزن صورت ها و اصول همه موجودات جهان نزد خداوند است و به اراده او تنزل و تقدیر و تقویم می یابد،^۱ و

۱. آن چنان که اراده انسان به هر صورتی از صورت های بسیط و مخزون در ذهن که تعلق یابد آن را به صورت مقدر ذهنی درمی آورد و سپس با ادامه اراده و فراهم شدن شرایط در خارج ذهن نقش می بندد. بیشتر حکمای الهی با بینش خاصی که داشتند پیش از موطن طبیعت یک نوع وجودی برای انسان می دیدند: سقراط چون علم را تذکر می دانست معتقد بود که انسان پیش از آمدن به دنیا علم داشته و سپس فراموش کرده است. افلاطون صورت های مادی موجودات را اظلال می دید و اصول و مثل آن ها را در عالم برتر می دانست. ابن



همین مرحله دوم تقدیر انسان و درآمدن او به صورت احسن التقویم است و مرحله سوم تنزل در نقش طبیعت و رد آن به اسفل سافلین می باشد.

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»: الا الذين... استثنا از رد دناه است چون رد نوع انسان به اسفل سافلین به اراده خداوند است و ایمان و عمل صالح ناشی از اراده و اختیار انسان و پس از اتمام و تکمیل خلقت حاصل می شود، باید استثنا از مفهوم لازم آیه «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ...» باشد: نوع انسان را به اسفل سافلین برگردانند و در آن جای گرفتند و ماندند مگر کسانی که ایمان آوردند...

با توجه به این مفهوم برای این استثنا توجیهی لازم نیست و متصل است. ایمان در حقیقت شعور و شناسایی و پیوستگی به مبادی عالی است، و چون متعلق آن در این آیه ذکر نشده شاید ناظر به همان احسن التقویم باشد: اگر انسان مواهب عالی و

→ سینا شور و شوق و رقاء «کبوتر سبزگون = روح انسانی» را به تعالی، دلیل هبوطش از محل ارفع می شناخت:

«هبطت الیک من المحل الارفع و رقواء ذات تعزیز و تمعّ»

ملای رومی می گوید:

عقل و دل هابی گمانی عرشیند
همچو هاروت و چو ماروت آن دو پاک
در حجاب از نور عرشی می زیند
بسته اند اینجا به چاه سهمناک
عالم سیفلی و شهوانی دزنند
اندر این چه گشته اند از جرم بند

(مثنوی مولانا، دفتر پنجم، بیت ۶۱۹)

و نیز می گوید:

احسن التقویم از عرشش فزون
گر بگویم قیمت این ممتنع
احسن التقویم از فکرت برون
من بسوزم هم بسوزد مستمع

(همان، دفتر ششم، بیت ۱۰۰۶)

و همچنین:

می دهد رنگ احسن التقویم را
یوم تبیض و تسود و جوه
تا به اسفل می برد این نیم را
ترک و هندو شهره گردد زان گروه

(مؤلف)، (همان، دفتر اول، بیت ۳۵۲۲)



احسن التقویم خود را شناخت و به آن ایمان آورد استعدادهایش بیدار و فعال می شود و به حرکت درمی آید و شعاع ایمان عمل صالح است که در محیط خارج از وجود انسان می تابد و انعکاس عمل صالح شخصیت و فضایل را رشد می دهد و پیش می برد و افراد و اجتماعی که از ایمان و عمل صورت گیرند و دارای چنین نیروی محرکی شوند، از بندهای اسفل سافلین می رهند و بالا می آیند و به مقام احسن التقویم اصلی خود می رسند و با مواهب انسانی خود قیام می نمایند و پیوسته از ثمرات ایمان و عمل صالح بهره مند می شوند: «فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ».

«فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالدِّينِ»: این آیه شاید تفریع بر همه یا هر یک از آیات قبل باشد. «ما» استفهامیه متضمن تعجب و انکار و پرسش از سبب تکذیب است. برگشت به خطاب «یکذّبک» برای توجه خاص به هر یک از مکذّبین می باشد، تا هر یک به علل و عوارض عمومی و خصوص تکذیب دین توجه نمایند و به غیر واقعی بودن آن ها پی برند. بعضی «ما» را به معنی «من» و مخاطب را رسول اکرم ﷺ گرفته اند: بعد از این چه کسی درباره دین تو را تکذیب می نماید؟ این معنا مخالف مفهوم «ما» و نامفهوم است. مضاف الیه «بعد» مقدر و مستفاد از آیات قبل است. ظاهر معنای دین، در این آیه و دیگر آیاتی که بدون قرینه و اضافه یوم آمده، آیین و شریعت است نه جزا یا قیامت: اگر انسان دریافت که در احسن التقویم و با مقومات و تمایلات و انگیزه هایی که او را به سوی تعالی می کشاند، آفریده شده، آنگاه به اسفل سافلین فرود آمده، و اگر متوجه شد که جاذبه ایمان و قدرت محرک عمل صالح باید تا مقومات برتر او را برانگیزد و از بندها و پیوندهای سافلین آزاد شود، چنین انسان هشیار و قابل خطاب را چه اندیشه و موجبی به تکذیب دین و اداوار می نماید؟! تکذیب به آیین حق که طریق صعود را به انسان می نمایاند و هموار

می‌نماید، جز برای این نیست که انسان مقومات ارزنده و عالی خود را شناخته و یا از آن غافل گشته و به بقا در اسفل سافلین خوی گرفته و به آرزوهای فریبنده و شهوات حیوانی آن سرگرم شده تا آنجا که گاه یکسره مقام و مواهب برتر خود را نادیده می‌گیرد یا آن‌ها را انکار می‌نماید و خود را گونه‌ای از حیوانات سافل می‌شمارد و همه مواهب عقلی و نفسی مخصوص خود را وسیله تأمین غرایز حیوانی می‌پندارد! و هر نوع علم و کشف و صنعتی را در راه تأمین آرزوها و اشباع غرایز پست، به جای چنگال و دندان درندگان، به کار می‌برد و محیط زندگی را که باید در پرتو ایمان و معرفت و خصائل انسانی به صورت بلد امین و بهشت برین درآید، به صورت جنگل وحوش و میدان تنازع در بقا درمی‌آورد! آیا همین آدمی است که نمی‌خواهد دین و شریعت خدایی را که منشأ آن حق مطلق و خود منشأ همه حقوق است و پرورش دهنده استعدادها و آزاد کننده‌ای از هر بند و هر حاکمیت غیر خداست، باور کند و آن را تکذیب می‌نماید: «فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالْدِّينِ»؟!

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ»: معنای اصلی حکم که معنای دیگر از آن گرفته شده، کار را محکم و خلل ناپذیر انجام دادن است. اگر معنای دین در آیه قبل پاداش باشد، احکم الحاکمین راجع به قضاوت و فصل نهایی است که خداوند مصدّقین را از مکذّبین جدا و در میان آن‌ها به حق حکم می‌نماید. و اگر معنای دین چنان‌که ظاهر است، به معنای شریعت و آیین باشد، باید احکم الحاکمین به معنای لغوی و اصلی خود باشد: آیا خداوند محکم‌کارترین محکم‌کاران نیست؟

بنابراین، این آیه تثبیت و استنتاجی از مفاهیم آیات قبل است: چون انسان در احسن التقویم آفریده شده و از آن به اسفل سافلین فرود آمده، به مقتضای حکمت



احکم الحاکمین و برای برگرداندنش به مقام شایسته‌ای که دارد، باید راهی برایش باز و آسان و به آن خوانده شود و حدودی برایش مقرر گردد که همان آیین خدا می‌باشد. اگر چنین آیین فرا آورنده، برایش نیاید و در چنین راهی به رویش گشوده نشود، نقص در تدبیر و حکمت است، با آنکه ریز و درشت و دور و نزدیک و ظاهر و باطن آفرینش گواه حکمت و قدرت احکم الحاکمین است، همان قدرت حکیمانه‌ای که همه چیز را به اندازه و به مقیاس معین و برای منظوری آفریده و به پلک چشم و موی ابرو و پیچ و خم لاله گوش برای بهتر دریافتن دیدنی‌ها و شنیدنی‌ها، نظر دارد پس چگونه از مقدمات و استعدادهای انسانی نظر برمی‌دارد و وسایل رشد و تربیت آن‌ها را فراهم نمی‌آورد؟ آن پروردگاری که برای تغذیه و تقویم جسم انسان دانه انجیر و زیتون را با ترکیب خاص فراهم آورده، همان برای تقویت و تقویم قوای معنوی انسان شریعت خود را از دامنه کوه‌های سینا و از میان وادی مکه و بلد امین که وسطترین و مساعدترین سرزمین‌ها است، پیوسته اعلام و ابلاغ کرده است: «وَالَّتَيْنِ وَ الزَّيْتُونِ وَ طُورِ سَيْنِينَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ...».

متون لغات و اوزان خاص کلماتی که در این سوره آمده: (التین، طور سینین، البلد الامین، تقویم، اسفل، سافلین، یکذبک)، است.

کتابخانه آنلاین «طاقان» وزمانه‌ها

طول آیاتش از آیه (۱) تا (۴) گسترش یافته در آیه (۵) دوباره کوتاه شده. آیه (۶) به منتهای طول رسیده. آیه (۷) و (۸) به طول متوسط نسبی برگشته است. وزن آخر آیه اول و ششم فعول و باقی آیات به وزن فاعیل با فواصل واو و نون، یاء و نون، یاء و میم است. آهنگ مجموع طول و حرکات و فواصل این آیات گویا ظهور قدرت حکیمانه و طلوع وحی را در افق ممتد و خط طولانی میان شرق و غرب و از شمال به سوی جنوب در برابر چشم می‌نمایاند که از سرزمین و سرشاخه‌های التین و الزیتون (دو سوگند کوتاه)

طالع شده و با طنین طُورِ سَینینَ وَ هَذَا الْبَلَدِ الْأَمینِ گسترش و تابش یافته چنان‌که در تعبیر و آهنگ «طور سینین» حرکات ضمه ما قبل واو و کسره‌ها و سکون‌های متوالی، گویا ارتفاع قلّه وحی و گسترش دامنه‌های آن نمودار است. و همچنین است آهنگ حرکات زبرین و زیرین «اسفل سافلین» که در آمدن در سطح پایین و جای گرفتن در آن رامی‌نمایاند. عبارات و الفاظ و حرکاتی که در آیات این سوره به نظم درآمده و آهنگ‌هایی که از آن‌ها برمی‌آید، گام‌به‌گام، نمونه‌های قدرت و تقویم و تربیت را از زمین به آسمان و از محسوس به معقول تا آفرینش عالی انسان و هبوط و صعود آن پیش می‌برد و با هم می‌پیوندند. آنچه درباره نظم و جمال و ترکیب و آهنگ و جذب آیات گفته شده و می‌شود، آن قدری است که می‌توان استشعار نمود و به تعبیر آورد، اما بیش از این مانند جمال‌ها و ترکیبات تجلیات خلقت اثرش مشهود و توصیفش غیر مقدور است.

از براء بن عازب روایت شده که گفت: رسول اکرم ﷺ در نماز مغرب چنان سوره‌التین و الزیتون را می‌خواند که نیکوتر (جذاب‌تر) از آن را از کسی نشنیدم!

[مجمع‌البیان]

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»